

مقایسه نظریه های کوهن^۱ و میلر^۲ در
زمینه بزهکاری نوجوانان و کاربرد آن
در جامعه ایران
سید عبدالحسین نبوی*

چکیده:

فعالیت‌های کارآفرینی تأثیر مستقیمی بر توسعه اقتصادی و اجتماعی دارد و کارآفرینان سازوکارهای ایجاد و توزیع ثروت در نظام اقتصادی را فراهم می‌کنند؛ چرا که آنان ثروت جدیدی را از طریق دستکاری و تخریب ساختارهای موجود بازار ایجاد می‌کنند. کارآفرینی نقش مؤثری در ارتقاء بهره‌وری در سطوح مختلف فردی، گروهی، سازمانی، ملی و بین‌المللی دارد. در این بررسی با دو سؤال اساسی روبرو می‌شویم اول اینکه چگونه یک جامعه‌ی ثروت را میان اعضای خود توزیع می‌کند و دوم اینکه چگونه یک جامعه‌ی ثروت را میان اعضای خود توزیع می‌کند و در این میان کارآفرینی یکی از سازوکارهای مهمی به شمار می‌رود که ایجاد و توزیع ثروت را توزیع می‌کند

مفاهیم کلیدی: بزهکاری، خرده فرهنگ، طبقه اجتماعی، ملاک سنجش، ناکامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ - Cohen

^۲ - Miller

* استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه شهید چمران اهواز

طرح مسئله تحقیق

شواهد موجود گویای آن است که در دهه اخیر نسبت به دهه قبل میزان های بزهکاری جوانان از نظر نوع و شدت فزونی یافته است. از این رو هر گونه تحقیقی که درباره توصیف و تبیین این قضیه اجتماعی صورت گیرد، مناسب و ضرورت آن قابل توجیه است. بدیهی است شناخت الگوهای مختلف بزهکاری و نرخ فراوانی آنها می تواند موضوع تحقیقات گوناگون و سودمندی قرار گیرد. اما به نظر می رسد بیشتر تحقیقات موجود از یک پشتوانه نظری مناسب برخوردار نیستند و از این رو امکان استفاده کاربردی از تحقیقات؛ کمتر میسر است. بنابراین، در مقاله حاضر خلاء تحلیل نظری بعنوان مسئله اصلی و بنیادی در تحقیقات موجود تشخیص داده شده و کوشش می شود گامی اندک در جهت رفع این نارسایی برداشته شود. بنابراین هدف از مقاله حاضر بررسی و مقایسه دو نظریه شناخته شده ای است که در قلمرو جامعه شناسی انحرافات مطرح می باشند و کجروی و بزهکاری را در رابطه با خرده فرهنگ های خاص تبیین می کنند، به طوری که گاهی برای سهولت از عبارت خرده فرهنگ بزهکاری استفاده می شود. در این بحث نظریه های کوهن و میلر را که هر دو در این زمینه از نفوذ و شهرت کافی برخوردار هستند مورد مطالعه قرار می دهیم. شاید در نتیجه به تبیین مناسب تری از بزهکاری با توجه به شرایط خاص کشور ما دسترسی پیدا کنیم. با وجودی که این دو نظریه وجوه مشترک زیادی دارند، بعضی جامعه شناسان رقیب یکدیگر دانسته و کوشیده اند آنها را در مقابل یکدیگر قرار دهند.

هدف تحقیق

نظریه هایی که بزهکاری نوجوانان را تبیین می کنند متنوع هستند. ولی هدف این مقاله تمام نظریه های مربوط به این موضوع نیست. چنانکه کوهن می گوید هیچ یک از نظریه های موجود به هر صورت نمی تواند تبیین کننده کلیت بزهکاری باشد. (کوهن، ۱۹۵۵، ص ۱۶). چنان که گفته شد هدف این مقاله پرداختن به دو نظریه برجسته خرده فرهنگ بزهکاری مربوط به کوهن و میلر است. نظریه های پاره فرهنگی انحراف، تحت رهیافت جامعه پذیری قرار دارند. این نظریه ها مبتنی بر این فرض اند که نظام ارزشی یا خرده فرهنگ مسلط بر گروه، به گونه ای است که برخی از انحرافات را توجیه کرده یا مشوق آنهاست. گو اینکه ممکن است رفتاری معین که در یک گروه حمایت می شود از نظر اعضای گروه های دیگر انحراف شناخته شود.

نظریه های کوهن و میلر در تبیین انحرافات اجتماعی همچون نظریه مرتون، در جهت تحلیل مبانی اجتماعی و فرهنگی رفتار انحرافی است که از آنها برای تبیین و تحلیل

بزهکاری نوجوانان نیز استفاده شده است. لازم به یادآوری است که تحلیل این گونه نظریه پردازان، نتیجه تحقیقات آنها در جوامع موسوم به جوامع باز است. روشن است که جامعه ایران، به طور کامل از الگوهای طبقاتی جامعه موردنظر این نظریه پردازان (ایالات متحده) پیروی نمی کند. ولی از آنجا که جامعه ایرانی در شرایط حالت گذار از وضعیت بسته به سوی وضعیت باز، دچار دگرگونی های شگرفی شده و از مقاطعی که بمنزله نقاط عطف بوده است گذشته است، شاید بتوان جامعه ایرانی را جامعه ای باز به شمار آورد؛ گو این که مؤلفه ها و مشخصه های جامعه ما هنوز با جامعه باز امریکایی تفاوت های قابل توجهی دارد و نیز دلیل شرایط خاص زمانی در جامعه ما هنوز مرزهای طبقاتی به صورت جوامع غربی نهادی نشده است. با این وجود به نظر می رسد نظریه افرادی مانند کوهن و میلر برای تبیین بزهکاری در جامعه ایرانی بطور نسبی قابلیت کاربرد داشته باشد. اما با مقایسه محتوای این دو مقوله نظری و نقاط مشترک و متفاوتی که دارند، بررسی تطبیقی و مقایسه ای ما از این دو نظریه نشان می دهد که شاید نظریه کوهن قابلیت تعمیم بیشتری در جامعه ایرانی داشته باشد.

تحقیقات انجام شده در این زمینه

اگرچه تحقیقات موجود به یافته های کم و بیش متفاوتی رسیده اند، ولی وجه مشترک غالب آنها تبیین جامعه شناختی بزهکاری مبتنی بر ساختار اجتماعی است و آنهایی که هم تلاش در تعدیل این نگرش دارند به بازنگری در مفاهیم طبقه و بزهکاری پرداخته و بحث خود را از این جنبه ساختار اجتماعی ارائه داده اند. از آنجایی که رابطه میان طبقه اجتماعی و بزهکاری در نظریه های مورد بحث پذیرفته شده، پاره ای از محققین در پی چگونگی این رابطه اند. گرچه برخی از محققین وجود این رابطه را مورد تردید قرار داده اند. برای نمونه (تای تل^۱ و دیگران، ۱۹۹۱) و برخی هم برعکس به این نتیجه می رسند که هر چه طبقه اجتماعی یا خانواده ای که فرد بزهکار در آن جای دارد فقیرتر باشد رفتار خشونت آمیزتری در آن مشاهده می شود. برای نمونه: (جیمز^۲، ۱۹۹۶). و برخی هم به روشنی دریافته اند که شرایط طبقاتی ای که جوانان و نوجوانان در آن زندگی می کنند با شدت بزهکاری آنها در رابطه است. برای نمونه: (هگن و مک کارتی^۳، ۱۹۹۲).

^۱- Tittle

^۲-James

^۳- Hagan and Mc Carthy

پژوهشگری نتیجه می‌گیرد که ارزش های طبقه متوسط که به محصلین تحمیل می‌شود با تجربه زندگی و هویت محلی آنان بی رابطه است (اسمیت^۱، ۱۹۹۷) و نتایج تحقیق دیگر روشن می‌سازد که بزهکاران در معرض وضعیتی از طبقه اجتماعی قرار دارند که مبتنی بر بی عدالتی اجتماعی است و منافع طبقه مسلط از طریق دادگاه های بزهکاران به آنها تحمیل می‌شود. (گاری^۲، ۱۹۹۷). محقق دیگری در پی تعیین عواملی که منجر به بزهکاری نوجوانان می‌شود، متغیر اقتصادی را در ترک تحصیل مؤثرتر از متغیرهای دیگری می‌یابد و به بیان وی، بر خلاف انتظار، میان نرخ ترک تحصیل و نرخ بزهکاری ارتباطی ضعیف می‌یابد. (فیگو یئرامک دوناف^۳، ۱۹۹۳). این نکته کم و بیش هماهنگ با پژوهش دیگری است که نشان می‌دهد نرخ بزهکاری افرادی که در دبیرستان دست به بزه می‌زنند بعد از ترک تحصیل تقلیل می‌یابد. و علت آنرا جدا شدن آنان از دنیای رقابت آمیز مدرسه مبتنی بر ارزش های طبقه متوسط می‌داند. (الیوت^۴، ۱۹۹۶). پاره ای از محققین نتیجه می‌گیرند که بزهکاری، نوجوانان را قادر می‌سازد تا عواقب عاطفی فشار را به حداقل برسانند. به این معنی که جوانان در جهت انطباق و هماهنگی با محیط نامناسبی که آنها را فرا گرفته، مرتکب بزهکاری می‌شوند و به این ترتیب یافته‌های این تحقیق رویکرد خرده فرهنگ بزهکاری را تأیید می‌کند. برای نمونه: (برنزینا^۵، ۱۹۹۶) و این احساس عدم عدالت و محرومیت نوجوانان از برخورداری از منابع و فرصت های موجود، آنها را به عضویت در دسته های بزهکاری سوق می‌دهد، جایی که به صورت سازمان غیر رسمی از عضویت آنها استقبال می‌نماید. برای نمونه: (نیبریگ^۶، ۱۹۹۲). پژوهشی دیگر به وضوح از مفاهیم کوهن سود می‌جوید و نشان می‌دهد که بزهکاری با سازگاری نوجوانان با معیارهای شأن و موفقیت در رابطه است. یافته های این تحقیق آشکار می‌سازد که از طرفی میان بزهکاری و عدم توفیق در مدرسه، رابطه معنی داری وجود دارد و از طرف دیگر به این نتیجه رسیده است که این بزهکاران برای کسب شهرت و منزلت در گروه و جذب بیشتر در آن به بزهکاری دست می‌زنند. (هرلمن و انگل^۷، ۱۹۹۲).

در رابطه با جامعه ایران، در پژوهشی که توسط نگارنده انجام گرفت و معطوف به جرایم و انحرافات به طور کلی است، فرضیه های مبتنی بر دیدگاه مرتون به آزمون گذارده

¹ - SMITH

² - Gary

³ - Figuira-Mc Dounough

⁴ - Elliott

⁵ - Brenzina

⁶ - Nibbrig

⁷ - Harrelman and Engle

شد و یافته های تحقیق نشان داد که میان آرزومندی در دسترسی اهداف توفیق آمیز و موقعیت اجتماعی- اقتصادی مجرمین رابطه ای قابل تأمل وجود دارد. تجزیه و تحلیل رگرسیونی داده ها نشان می دهد که بین امکانات (عینی) و آرزومندی (جستار ذهنی) نه تنها رابطه ای معنی دار وجود ندارد بلکه کمیت منفی ضریب رگرسیون این حقیقت را بیان می کند که بین این دو متغیر رابطه ای معکوس وجود داشته و گویی افراد لایه- های پایین که از امکانات کمتری برخوردارند آرزومندی بیشتری نسبت به اهداف توفیق- آمیز از خود نشان می دهند. از طرفی رابطه میان موقعیت اجتماعی- اقتصادی و امکانات جهت دسترسی به اهداف توفیق آمیز و میزان شدت جرم رابطه ای معنی دار است و نیز میان میزان امکانات جهت دسترسی به اهداف توفیق آمیز و میزان شدت جرم رابطه معناداری وجود دارد. همچنین میان متغیر موقعیت اجتماعی- اقتصادی و متغیر شدت جرم رابطه ای معنی دار مشاهده می گردد (نبوی، ۱۳۷۴).

لازم به توضیح است که تحقیقات مروری و پراکنده دیگری نیز درباره توصیف و تحلیل بزهکاری در منابع فارسی وجود دارد که چون غالباً از چارچوب نظری مدون و مشخص استفاده نکرده اند از ارائه آنها خودداری می گردد.

نظریه کوهن در مورد خرده فرهنگ بزهکاری

نظرات البرت کوهن در مورد عوامل اجتماعی مؤثر بر بروز رفتار انحرافی تقریباً همان عواملی هستند که در مقاله مرتون در سال ۱۹۳۸ بیان شده اند. مقاله کوهن «پسران بزهکار» که در سال ۱۹۵۵ انتشار یافت، به شماری از نظریه های پاره فرهنگی انجامید که سعی بر تبیین پدیده انحراف داشتند. تحلیل کوهن از «ملاک سنجش»^۱ طبقه متوسط، به وضوح تأثیر پذیری او را از مدل مرتون نشان می دهد. کوهن معتقد است که پسران طبقه پایین اهداف طبقه متوسط را می پذیرند ولی امکانات رسیدن به این اهداف را از طریق وسایلی که از نظر جامعه مقبولند، ندارند و بنابراین، این افراد بر مبنای ملاک سنجش طبقه متوسط قضاوت می شوند. طبقه متوسط، نهادها و مؤسسات جامعه را اداره می کنند و اینها هرکس را بر طبق ضوابط خود (استانداردهای خود) محک می زنند، و پسران طبقه پایین در چنین جامعه ای باید عمل نمایند. کوهن می گوید که زندگی این افراد از طریق رسانه های عمده ای از قبیل مدارس، سینماها و مطبوعات که به مردم القاء عقیده می کنند جریان می یابد و این رسانه ها در دست طبقه متوسط است که ارزش ها و استانداردهای زندگی این طبقه را در عمل تبلیغ می کنند - گویی که باید این ارزش ها را بدست آورد، باید نمره خوب گرفت و باید پیش رفت. (کوهن، ۱۹۹۵، ۱۲۵-۱۲۴). ولی

^۱- Measuring Rod

پسر طبقه پایین در فرایند اجتماعی شدن خود قبلاً دارای چنین تجاربی نبوده است، بنابراین جهت عملی نمودن اهداف طبقه متوسط مهیا نیست. از این روی، بطور مداوم از کسب منزلتی که هنجارهای طبقه متوسط مطلوب می داند احساس محرومیت می کند. ولی والدین وی به او می آموزند تا استانداردهای طبقه متوسط را بپذیرد. در واقع این فرایند بدین ترتیب انجام می گیرد که والدین فرد، وی را وادار می کنند تا دستاوردها و پیشرفت هائی بالاتر از آنچه خود بدست آورده اند، بدست آورد. کوهن اظهار می دارد هر قدر هم که فرد با یک منزلت پایین انطباق کامل و موفقیت آمیزی داشته باشد، ولی پویایی اهداف طبقه متوسط یا به گفته مرتون «رؤیای امریکایی»^۱ در آرزوهای والدین نسبت به فرزندانشان خودنمایی می کند. انتظارات والدین ممکن است چندان عظیم نباشد، ولی آنها آرزو دارند فرزندانشان از آنها جلو تر بروند. والدین، خود دارای هر سابقه شغلی و شهرت اجتماعی باشند، از فرزندان خود می خواهند تا افرادی موفق و مورد احترام باشند. (کوهن، ۱۹۵۵، ۱۲۵). پسر طبقه پایین می داند که راه موفقیت و منزلت، کسب ارزش های طبقه متوسط است ولی قادر نیست به آن دست یابد. در نتیجه، فرد برای خود اعتبار اندکی را قایل می شود و سازگاری با شرایط موجود را مشکل می یابد. به نظر کوهن، برای فرد راه های متعددی در رفع مشکل سازگاری وجود دارد که یکی از این راهها، همکاری نمودن و در آمیختن با خرده فرهنگ بزهکاری است. (کوهن، ۱۹۵۵، ۱۲۶).

فعالیت هایی که این خرده گروه فرهنگی بدان مبادرت می ورزند «غیر سودجویانه»^۲، «شروانه»^۳ و «منفی گرای»^۴ است. از دیگر ویژگی های پاره گروه بزهکار می توان بی ثباتی در فعالیت های گروهی، جستجوی لذت های کوتاه مدت^۵ و تأکید بر استقلال^۶ گروهی را برشمرد. منظور کوهن از اصطلاح «غیر سودجویانه» این است که افراد بزهکار به دلیل نیاز یا علاقه به اشیاء مورد سرقت، دزدی نمی کنند، بلکه بخاطر سرگرمی [و ملاحظات دیگر] به این کار دست می زنند. به عنوان مثال:

«گروهی از پسران وارد فروشگاه می شوند و هر کدام از آنجا یک کلاه، یک توپ یا یک لامپ می دزدند. سپس به سوی فروشگاه دیگر رفته و این اشیاء را با اشیاء مشابه عوض می کنند و بعد به فروشگاه دیگر رفته و این عمل را تکرار می کنند. (کوهن، ۱۹۵۵، ۲۶)».

^۱ - American dream

^۲ - Nountalitarian

^۳ - Mallicious

^۴ - Negativitic

^۵ - Short- run Hedonism

^۶ - Groupautonomy

بنابراین، انگیزه سرقت آنان، ملاحظات عقلانی و سودجویانه را در بر ندارد. دیگر این که فعالیت هایی که بزهکاران بدان مبادرت می ورزند ویژگی شرورانه دارد. "در طی اعمالشان کینه مشهود است، یعنی عدم آسایش دیگران و بی اعتنایی به تابوها یا ممنوعیت ها، برایشان خشنود کننده و لذت بخش است" (کوهن، ۱۹۵۵، ۲۷).

قصد کوهن از «منفی گرایی» به این معنی است که هنجارهای خرده فرهنگ بزهکار قطب مخالف هنجارهای بزرگسالان «محترم» جامعه است. گرچه اصولاً به دزدی دست می زنند ولی این اشیاء، ثابت نیستند و بسیار متفاوتند. «لذت گرایی کوتاه مدت»، ویژگی دیگر پاره گروه بزهکار است. به نظر می رسد که این افراد به انگیزه های مالی توجه داشته باشند ولی بندرت در پی نقشه و ذخیره آن جهت آینده هستند. وی اضافه می - نماید که این افراد "نسبت به اهداف دراز مدت و برنامه ریزی و . . . یا فعالیت هایی که در رابطه با علم و دانش و مهارت هایی که از طریق تجربه و عمل به دست می آیند علاقه کمی نشان می - دهند." (کوهن، ۱۹۵۵، ۳۰). از دیگر ویژگی های خرده فرهنگ بزهکاری. عدم ثبات و تغییر پذیری است. بدین معنی که اعمال بزهکارانه افرادی طیفی از اعمال ضد اجتماعی را تشکیل می دهد. در واقع بر خلاف بزهکاران بزرگسال، مقید به ارتکاب نوع خاصی از بزه نیستند. (کوهن، ۱۹۵۵، ۲۹). آخرین ویژگی دسته بزهکاران خودمختاری یا «استقلال گروهی است»، بدین معنی که گروه هیچ گونه مانع یا تغییراتی را که از سوی نیروهای بیرون از گروه بدان تحمیل شود تحمل نمی کند. اعضای دسته بزهکار در برابر کوشش های نهادهای اجتماعی از قبیل خانواده، مدرسه و کلیسا که سعی بر تنظیم زندگی آنها دارند، مقاومت می کنند. خرده فرهنگ بزهکار جنبه کارکردی دارد. این خرده فرهنگ، اعضاء را به داشتن آنچه که در مقایسه با دنیای منزلتی طبقه متوسط، از آن محروم هستند مجاز نموده و خشونت را مشروع می نماید.

نظریه کوهن سعی بر ارائه دلایلی دارد تا پیوستن پسران طبقه پایین به چنین خرده فرهنگی را تبیین نماید. پسر طبقه پایین خود را بر حسب استانداردها و انتظارات طبقه متوسط داوری می کند و نیز دیگران بر مبنای چنین ضوابطی در مورد وی داوری می - کنند و این داوری، موجب رنج اوست. کوهن تأکید می کند که تشکیل خرده فرهنگ بزهکاری پاسخی به این رنج ها و آلام است.

از نظر کوهن، افراد طبقه پایین ناچارند بجای تعقیب اهدافی که بالنسبه غیرقابل دسترسی یا دور از دسترس آنان است، به این اهداف واکنش نشان دهند. البته، پسران بزهکار موردنظر کوهن در عین حالی که در ظاهر نسبت به ارزش های طبقه متوسط برخوردی تخریبی دارند، این اهداف و ارزش های را در ناخودآگاه خود حفظ و بدان ها

پایبندند. شورت و استروت بک^۱، به اقتباس از کوهن، اشاره‌ای ضمنی دارند که ارزش های طبقه متوسط بصورتی واپس زده در ناخودآگاه پسران بزهکار وجود دارد و این ها موجب اضطراب پسران طبقه پایین در مورد پایگاه اجتماعی می شود. (هگن، ۱۹۸۸، ۱۸۸). بدین طریق، آنها ارزش های منفی را که موجب رفتار انحرافی است می پرواراند. کوهن ظهور این خرده فرهنگ را منشأ این ارزش ها معرفی می کند:

« شماری از مردم که هر یک به مثابه مرجعی جهت دیگران هستند، باید متفقاً به مجموعه ای از ملاک های جدید برسند و این ملاک ها را در رابطه با یکدیگر بکار گیرند. برای اینکه چنین شود، مردمی که مشکلات مشابه دارند، مردمی که در یک « قایق » اند به دلیل اینکه موقعیتی مشابه در ساختار اجتماعی دارند، باید قادر باشند تا یکدیگر را جا داده و به یکدیگر انتقال عواطف و افکار نمایند. سپس سعی به شناخت نظرات یکدیگر نموده و اگر بازده، امیدوار کننده باشد در این مسیر پیش رفته و خرده فرهنگ انحرافی را ماهرانه پرورش می دهند». (کوهن، ۱۹۶۶، ۱۰۸).

در اینجا روشن می گردد که نظر کوهن این است که یکپارچگی بیمارگونه در جامعه، فردی را که از فرصت های مشروع محروم است به وسوسه می اندازد تا اهداف فرهنگی مطلوب را بدست آورد. در جریان ارتباط وی با افراد دیگر که همان مشکلات را دارند، حمایت از ارزش های توجیه کننده کجروی افزایش می یابد. به این ترتیب یک خرده فرهنگ مبتنی بر این ارزش ها شکل می گیرد و تمایلات افراد جهت بکارگیری وسایل انحرافی، در گروه حمایت می شود. « نظریه کوهن ترکیب ماهرانه ای را از نظریه های فشار و بی سازمانی اجتماعی ارائه می دهد و این نظریه، عنصری مانا از متون جامعه شناختی شده است » (سیگل^۲، ۱۹۹۸، ۱۸۴). یا به تفصیل بیشتر:

« از نظر کوهن وقتی که ارزش های پاره گروهی درونی می شود و از طرف افراد دنبال می گردد، رفتار انحرافی عمومیت می یابد و این رفتار انحرافی از طریق اجتماعی شدن در همنشینی افتراقی با دیگر اعضای پاره گروه درونی می گردد. با این بیان، در واقع، کوهن بُعد اجتماعی شدن رفتار انحرافی را که ویژگی سنت « انتقال فرهنگی » است و تأکید سنت « آنومی » را بر فشاری که بر برخی افراد طبقه پایین وارد می آید، با هم ترکیب می نماید ». (فریزیر^۳، ۱۹۷۶، ۱۷).

^۱ -Short and Strodbeck

^۲ -Siegle

^۳ -Frazier

نظریه انتقال فرهنگی میلر

نظریه دیگری درباره رفتار بزهکاری از طرف میلر در سال ۱۹۸۵ ارائه گردید. «این نظریه بطور قابل ملاحظه‌ای در مقابل نظریه کوهن قرار دارد» (گیبسون^۱، ۱۹۷۶). با وجود داشتن وجوه اشتراک زیاد، این دو نظریه به نحوی در رقابت با یکدیگر قرار دارند. نظریه میلر حاصل تجربه و تحلیل وی از دسته‌های بزهکار در فرهنگ طبقه پایین است. وی معتقد است که طبقه پایین دارای فرهنگی متمایز و از آن خود است که قرن‌ها قدمت دارد.

طبقه پایین دارای علائق اساسی و معین است: از قبیل «دردسر^۲» [که یک جنبه از آن نشاندهنده وضعیت یا نوعی از رفتار است که منتهی به درگیری نامطلوب پیچیده‌ای با اقتدار رسمی یا کارگزاران طبقه متوسط می‌شود]، «سختی^۳» [که بر جرئت داشتن و دلیری دلالت دارد]، «زرنگی^۴» [آدم ساده نبودن، گول نخوردن و بالعکس گول زدن]، «تهییج^۵» [که قصد از آن ارتکاب مواردی است که امور جاری را به اختلال می‌کشد]، «سرنوشت^۶» [به معنی اینکه نیرویی غیر از طبقه پایین امور آنها را کنترل می‌کند] و آخرین آنها «استقلال^۷» است [که قصد از آن خودداری عمیق از کنترل به وسیله دیگران است] (میلر، ۱۹۵۸). او می‌گوید که اجتماعات طبقه پایین در تلاش به هواخواهی از این علائق مهم، رفتاری بروز می‌دهند که بر پایه استانداردهای متفاوت، رفتار بزهکارانه تلقی می‌گردد. وی همچنین اظهار می‌دارد:

«در مورد دسته بزهکار [باید گفت] که نظام فرهنگی‌ای که مستقیم‌ترین نفوذ را بر رفتار اعمال می‌نماید، همان فرهنگ طبقه پایین است - نظامی با قدمت طولانی که بطور متمایز شکل گرفته و همبستگی مخصوص به خود را دارد، نه این که آن را خرده فرهنگ بزهکاری بدانیم که در طی تعارض با فرهنگ طبقه متوسط به وجود آمده و به طور عامدانه در پی تخطی از هنجارهای طبقه متوسط است» (میلر، ۱۹۵۸).

بنابراین، اعضای دسته‌های بزهکار در پی واژگونی ارزش‌های طبقه متوسط نیستند بلکه در پی حفظ ارزشهای خویش هستند. هسته اصلی نظریه میلر این است که:

^۱ -Gibson

^۲ -Trouble

^۳ -Toughness

^۴ -Smartness

^۵ -Excitement

^۶ -Fate

^۷ -Autonomy

« عنصر اصلی انگیزه گروه های خیابانگرد طبقه پایین در ارتکاب رفتار “ بزهکارانه ” آنها را در جهت کوششی مثبت برای کسب وضعیت، شرایط و کیفیت هایی و می دارد که در معتبرترین محیط فرهنگی آنان بها داده می شود».

پسران طبقه پایین که مورد مطالعه میلر قرار گرفتند، در زندگی و گذران اوقات با استانداردها و انتظاراتی جامعه پذیر شده اند که رفتار ویژه ای را می طلبند. از آنجایی که نظام های اخلاقی و قانونی، یک نظام مسلط تر ارزشی را مطرح می کند، بخصوص نظام ارزشی طبقه متوسط و بالاتر را، بنابراین، این رفتار، انحرافی شناخته می شود.

به گفته میلر:

« بخش وسیعی از گرایش ها، اعمال و رفتار و ارزش های فرهنگی طبقه پایین که بطور سیستماتیک به هم مرتبطند، جهت حمایت و نگهداری از خصایص اساسی شیوه زندگی آن طبقه متوسط طرح ریزی شده است. در آن نواحی که این خصایص با خصایص فرهنگ طبقه سوم مغایرند، اعمالی طرح ریزی شده است. در آن نواحی که این خصایص فرهنگی طبقه متوسط مغایر است، اعمالی که در جهت دستیابی و نگهداری نظام ارزشی طبقه پایین است، ممکن است از هنجارهای طبقه متوسط تخطی نماید و [در نتیجه] از طرف ناظری که به شدت به فرهنگ طبقه متوسط گرایش دارد، بعنوان فردی که تعمداً رفتاری ناسازگاریا کینه توزانه دارد نگریده شود». (میلر، ۱۹۵۸).

رفتار پسر طبقه پایین که چنان طرح ریزی شده است تا در فرهنگ یک طبقه پاداش دریافت دارد، انحرافی نگریده می شود. از نظر میلر، خرده فرهنگ طبقه پایین مستقل است و از نظر تعریف الگوهای رفتار انحرافی با فرهنگ طبقه مسلط متفاوت است. در نظریه میلر، یادگیری راهکارها و ارزش های فرهنگ بی واسطه فرد، هم پیدایش و هم عمومیت یافتن رفتار انحرافی را تبیین می کند. فرد منحرف از نظر میلر، ارزش ها را درونی کرده و همواره از سوی ارزش های فرهنگی خویش برانگیخته می شود. بخش عمده ای از الگوهای رفتاری فرد طبقه پایین انحرافی است چون با نظام ارزشی مسلط تعارض دارد.

« از نظر میلر، کجروان تقریباً نسبت به ارزش های مسلط بی اعتنا هستند و به ارزش های طبقه متوسط واکنش نشان نمی دهند مگر اینکه ناچار باشند با پلیس که در محدوده آنها گشت زنی می کند به تعارض بیفتند». (ماتزا، ۱۹۶۴، ۳۵).

تمایز نظریه های کوهن و میلر

در دو نظریه تشریح شده فوق، ارزش ها و باورهایی که معطوف به انحراف است به دو طریق ممکن است به دست آیند. اول اینکه، این ارزش ها ممکن است به طور مستقیم از

فرهنگی که فرد در آن جامعه پذیر می شود و یا این که از معاشرت های افتراستی با اشخاص یا گروه هایی که ارزش های انحرافی دارند انتقال یابند. ثانیاً، این ارزش ها ممکن است در جامعه ای با یکپارچگی بیمارگونه تحقق یابند، تا یکپارچه به دست آیند. هر دو نظریه فوق، در تحلیل نهایی، ارزش های درونی شده را مسؤول رفتار انحرافی و الگوهای آن می دانند.

میلر در توصیف کجروان، آنها را افرادی میداند که گویی تقریباً نسبت به نظام ارزشی مسلط بی اعتنا هستند. فرد منحرف از نظر میلر، بر خلاف فرد منحرف از نظر کوهن، در دنبال کردن اشکال مختلف انحراف، در حد رد کردن یا واکنش نشان دادن به نظام مسلط نیست. آن گونه که میلر معتقد است، و برخلاف دیدگاه کوهن، اعضای دسته های خیابانگرد هیچ گونه واکنشی نسبت به ارزش های طبقه متوسط از خود بروز نمی دهند. در حقیقت، میلر معتقد است که طبقه پایین واجد یک فرهنگ متمایز و قدیمی از آن خود است. به عبارت دیگر، پسران طبقه پایین صرفاً در تلاش پیروی و اطاعت کردن از فرهنگ خود و حفظ ارزش های خویش اند، نه واژگون نمودن ارزش های طبقه متوسط. در تضاد با نظریه کوهن که معتقد است طبقه پایین نسبت به نظام ارزشی طبقه متوسط واکنش نشان می دهد، میلر مدعی است که ارزش های طبقه پایین ناشی از خصلت ویژه ای است که در ذات خود طبقه پایین نهفته است. وقتی افراد طبقه پایین بر طبق علائق اساسی ای که مسلط بر جامعه پذیری در درون طبقه آنهاست، عمل می کنند، در تعارض با ارزش های طبقه متوسط قرار می گیرند.

برآیندی تطبیقی از دو نظریه فوق

بررسی جامع نظریه کوهن یا نظریه میلر از محدوده این مقاله بیرون است. هر دو نظریه پرداز معتقدند که بزهکاری، پدیده ای مربوط به طبقه پایین است، ولی از نظر میلر محرک بزهکاران در ورود به رفتار بزهکارانه، آرزوی آنها جهت دسترسی به پاره ای منزلتها یا کیفیت هایی است که در فرهنگ خود فرد بدان بها داده می شود. آنها می آموزند یا پرورش می یابند تا برای این تأکیدات فرهنگی ارزش قایل شوند. ولی آنها ممکن است از سوی فرهنگ وسیع تر به عنوان کجرو تعریف شوند یا به عبارت دیگر «این تبعیت از خواست های فرهنگی متداول در جامعه طبقه پایین است که موجب جرائم شهری است، نه رویگردانی از جامعه متعارف» (سیگل، ۱۹۹۸، ۱۸۳). در حالی که کوهن معتقد است بزهکاری عملی واکنشی است که از سوی افراد طبقه پایین بر علیه طبقه متوسط انجام می گیرد. بنابراین، اختلاف حائز اهمیتی بین دو دیدگاه آشکار می گردد. از نظر میلر

مکانیسم انگیزشی ارتکاب بزهکاری «انتقال فرهنگی» است، در صورتی که از نظر کوهن مکانیسم اصلی، «واکنش سازی» است.

از آنجایی که «نظریه ها می بایست حتی الامکان در وضعیت های متفاوت و یا در برخورد با تئوریهای رقیب مورد آزمایش قرار گیرند» (رفیع پور، ۱۳۷۸، ۱۳۲-۱۳۱)، در اینجا سعی می شود تا راهی برای آزمون این دو نظریه به طریق تجربی ارائه گردد. باید دید آیا، در حقیقت، میان طبقه متوسط و طبقه پایین تفاوت های فرهنگی وجود دارد؟ اگر تفاوت های فرهنگی وجود داشته باشد، نظریه کوهن بیشتر قابل قبول خواهد بود. با این وجود، این امر تمام پیچیدگی هایی را که مقایسه این دو نظریه با آن روبرو است جوابگو نیست. برخی از پیچیدگی های ناشی از تفاوت میان این دو نظریه را مورد بحث قرار می دهیم: فرض کنیم پرسشنامه ای حاوی ارزش های فرهنگی طبقه پایین و نیز ارزش های فرهنگی طبقه متوسط را به یک نمونه اتفاقی از محصلین شامل هر دو طبقات ارائه داده ایم. چنانچه افراد هر طبقه ارزش های فرهنگی خود را انتخاب نمایند، این امر نشان حمایت از نظریه میلر است. چون وی معتقد است که فرهنگ طبقه پایین و فرهنگ طبقه متوسط از هم متفاوتند. اکنون، می توان پرسشنامه ای را به پاسخگویان داد تا میزان ناکامی آنها مورد سنجش قرار گیرد. چنانچه از نظر میزان ناکامی تفاوتی (معنی دار) میان پسران طبقه پایین و پسران طبقه متوسط مشاهده نگردید، به نظریه میلر کمک خواهد کرد، و حال آنکه وجود تفاوتی معنی دار به حمایت از نظریه کوهن خواهد انجامید. از طرف دیگر، هر دو نظریه مدعی اند که طبقه پایین و طبقه متوسط از نظر ارتکاب بزهکاری از هم متفاوتند. ولی رفتار بزهکاری در نظریه میلر ناشی از ارزش های طبقه پایین است، در حالیکه در نظریه کوهن، رفتار بزهکاری ناشی از ناکامی پسران طبقه پایین است.

بر این اساس مقاله حاضر به طرح سؤالات زیر به عنوان مبنایی برای تدوین فرضیه-های متناسب با جامعه ما می پردازد:

۱- آیا در جامعه ما، ارزش های فرهنگی طبقه پایین و طبقه متوسط از یکدیگر متمایزند؟

۲- آیا رابطه ای میان ناکامی و طبقه اجتماعی وجود دارد؟

۳- آیا رابطه ای میان بزهکاری و طبقه اجتماعی وجود دارد؟

۴- آیا رابطه ای میان ناکامی و بزهکاری وجود دارد؟

(فراموش نمی کنیم که در مقدمه درباره نهادی شدن تمایز طبقاتی در جامعه کنونی اشاره شد و شاید در تحقیق میدانی پس از این، لازم باشد به جای «طبقه» از عبارت «موقعیت اجتماعی-اقتصادی» استفاده شود.)

برای روشن تر شدن موضوع ذکر دو نقطه لازم است:

- ۱- بین دو طبقه پایین و متوسط به لحاظ ارزشی، تفاوت وجود ندارد. به عبارت دیگر، دو طبقه پایین و متوسط از فرهنگ طبقه متوسط تبعیت می کنند. این امر، نظر میلر را در مورد وجود دو طبقه با دو فرهنگ متفاوت رد می کند و در عوض بیشتر از دیدگاه کوهن حمایت می کند. با این حال، نظریه کوهن در مورد بزهکاری هنوز تأیید نشده است. پس باید بررسی نمود که آیا بزهکاری نتیجه ناکامی است؟ بدین ترتیب، چنانچه تفاوتی معنی دار در میزان ناکامی میان پسران طبقه پایین و پسران طبقه متوسط مشاهده گردد، نظریه کوهن کسب اعتبار کرده است.
- ۲- اما، چنانچه به لحاظ ناکامی تفاوتی میان پسران طبقه پایین و پسران طبقه متوسط مشاهده نگردد، در حالی که میان دو گروه پسران فوق به لحاظ بزهکاری و ارزش های فرهنگی تفاوتی معنی دار مشاهده گردد، چنین نتایجی به تأیید نظریه میلر خواهد انجامید که معتقد است فراوانی بیشتر بزهکاری در میان پسران طبقه پایین در ارتباط با ارزش های فرهنگی متفاوت آنها است.

نتیجه گیری

مقاله حاضر کوششی در جهت ارزیابی و مقایسه دو نظریه خرده فرهنگی برای تبیین انحرافات اجتماعی و از جمله بزهکاری نوجوانان است. در این بحث، نظریه های کوهن و میلر را مطرح نموده و ارزیابی سازگاری آنها با جامعه ایران را بررسی کردیم. عمدتاً، این نظریه ها از نتیجه تحقیقات این صاحب نظران در جوامع موسوم به جوامع باز است و روشن است که جامعه ایران از الگوهای طبقاتی جامعه مورد نظر این نظریه پردازان (ایالات متحده) به طور کامل پیروی نمی کند و بدین سبب ممکن است نتوان این نظریه ها را به طور کامل در جامعه ایران به کار بست. ولی از سویی جامعه ایران را هم می توان جامعه ای باز دانست. این جامعه در گذار از جامعه ای فلاحتی به سوی جامعه ای شهری- صنعتی یا به عبارتی در حرکت از وضعیت بسته به سوی وضعیت باز، دچار دگرگونی های شگرفی بوده است و از مقاطعی که بمنزله نقاط عطف بوده اند گذشته است. از مشخصه های بارز این تحول می توان تحرک اجتماعی را به عیان دید. البته به دلیل دگرگونی مستمر، تشخیص مرزهای طبقه ای کم و بیش مشکل است زیرا طبقات اجتماعی معینی را به صورت پدیده های قابل تشخیص در پیش روی نداریم. از این رو، می توان در عمل مفهوم موقعیت اجتماعی-اقتصادی را جایگزین مفهوم طبقه اجتماعی نموده و با مفاهیم مربوط در نظریه های مورد بحث در ارتباط قرار داد.

در تحلیل کوهن از «ملاک سنجش». تأثیر پذیری از مدل مرتون آشکار است و به وضوح بیشتری همپوشی فرهنگ طبقه پایین و طبقه متوسط را مورد توجه قرار داده و سطح انتزاع نظریه مرتون را کاهش می دهد.* قراین و شواهدی موجود است که در جامعه ایران کم و بیش، همه اقشار اجتماعی با داشتن وجوه افتراق فرهنگی در پی دستیابی به اهداف اساسی و توفیق آمیز مشترکی هستند که پاره ای از مردم ممکن است نتوانند با ابزار مقبول جهت دستیابی به آنها مجهز باشند. شواهد و قراینی ولو اندک، در مورد افراد بزرگسال مؤید نظریه مرتون است.

به دلیل فقدان مطالعات جامع در زمینه نظریه های فوق در جامعه ایران، اظهار نظر صائب در این باره نمی توان نمود. از طرفی، علل موجه جرائم و انحرافات در جامعه ایران نیز باید روش گردد تا مسؤولین امور بتوانند مبتنی بر راه حل های ارائه شده ناشی از پژوهش، در جهت مقابله با جرائم و انحرافات و پیشگیری از آنها گام بردارند. این امر زمانی میسر است که نظریه های مختلف در این زمینه ها، از جمله نظریه های یاد شده مورد آزمون قرار گیرند. در این مقاله سعی شده است تا با استفاده از یک چارچوب تحلیلی، نظریه میلر را در برابر نظریه کوهن (به عنوان نماینده ای از مجموعه نظریه پردازیهای آنومی مرتون) قرار داده تا شاید به تبیین مناسب تری با جامعه ایران دسترسی پیدا کنیم. در این بررسی تطبیقی پیش بینی می کنیم که به طور نظری تبیین کوهن با توجه به ویژگی های متمایز آن پیرامون بزهکاری، برای جامعه ایران کاربرد مناسب تری داشته باشد. بدیهی است اعتباریابی این قضاوت موکول به تحلیل میدانی مناسبی است که پس از تدوین این چارچوب نظری و فرضیه سازی در این زمینه دنبال گردد.



* برخی جامعه شناسان نظریه های بزهکاری را که از طرف کوهن، کلوارد، واهلین و دیگران ارائه شده است نسبت به نظریه مرتون، نظریه های با برد متوسط می دانند (گیسون، ۱۹۷۶، صص ۹۳-۹۲).

فهرست منابع

- رفیع پور، فرامرز، ۱۳۷۸. کندوکاو و پنداشته ها: مقدمه‌ای بر روش های شناخت جامعه و تحقیقات اجتماعی، شرکت سهامی انتشار.
- نبوی، عبدالحسین، ۱۳۷۴. بررسی عوامل اجتماعی-اقتصادی مؤثر در شیوع جرائم در جامعه شهری اهواز، پایان نامه دکترا، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- Brenzina, Timothy 1996, Adapting to Strain: An pp Examination of Delinquent Coping Responses, *Criminology*, ,34,I, Feb, 39-60.
- Cohen, Albert, K., 1966, *Deviance and Control*, Newyork: Prentice Hall.
- Cohen, Albert, K, *Delinquent Boys: The Culture of the Gang: The Free*
- Elliott, “Delbert, S., 1966, Delinquency, School Attendance and Dropout, *Journal” of Social Problems*, 13,3,pp.307-314.
- Figuiria -McD ounough, Josefina, Resildence, Drouping, and Delinquency Rates, *Deviant Behavior*, 1993,14,2,pp.109-132.
- Frazier, Charles E., 1976 *Theoretical Approach to Deviance: An Evaluation: A Ball and Hawell Company.*
- Gary, Patricia, 1997, “Deconctrvsting as a Subject of Class and Cultural Power”, *Journal of Law and Society*, 24,4,526-551
- Gibbson, Don, C., 1976, *Dlinquent Behavior. U.S.A: Prentice Hall Inc..*
- Hagan, John, 1988, *Modern Criminology: Cime, Control: Mc.Graw Hill Book Company.*
- Hagan, John and Mc Carthy, Bill, 1992, “Street Life and Delinquency”, *The British Journal of Socioloy*, 43,4,pp.553-561.
- Harrelmann, Klaus and Engle, Uwe, “Delinqwency as a Symptom of Adolescent’s Orientation toward Status and Success”, *Journal of Youth and Adolesneces*, 1992, 21,1,pp.119-138.
- James, Oliver, 1996, *Juvenile Violence in a Winner-Loser Culture: Socio-Economic and Familial Origins of the Rise of Violence Against The Person*, London, England: Free Association Books, LTd.
- Matza, David, 1964, *Delinquency and Drift: john willy and Sons Inc. .*
- Miller, Walter, B, Lower “Class Culture as Generating Millieu of Gang Dlinquency”, *Journal of Social Issues*, 1958,14,5-19.
- Nibbrig, Nand E. Hart, *Rascals in Paradise: Urban Gang in Papua New Guinea, Pasific Studies*, 1992,15,3,115-134.

Smit,Brain J.,Inner-City Youths,Gang and school:Conflict and Resistance,free Inquiry in Creative Sociology,1997,25,I.33-40.

Tittle,CharlesandMeier,RobertF.SpecifyingTheS.E.S/Delinquency Relationship by Social Characteristics of Contexts, Journalof ResearchinCrime and Delinquency,1991,28,4.430-455.



An empirical validation of Cohen's and Miller's theories in relation to social classes and juvenile delinquency

S.A. Nabavi

Abstract

The purpose of this paper is to validate and compare two sub cultural theories of Cohen and Miller on deviance, which are known as two rival theories, that bring extensive influences in sociological domain.

We try to specify the shared and different aspects of these two theories and present questions as a base to draw up hypotheses suitable to our society.

Thus the valorisation of this overview requires the proper analysis of field work, after drawing up the theoretical framework in this context.

Key Concept: delinquency, subculture, social class, measuring-rod, frustration

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی